چکیده مقالات

از آنجا که نقد ادبی بر سنت پژوهشی ادبی متکی است و تا قبل‏ از قرن حاضر،کشور ما فاقد این سنت بوده است،سخن گفتن درباره‏ نقد ادبی در ایران دشوار است و اغلب بحثهایی که می‏شود حاشیه‏ای‏ هستند.

مشکل دیگر ما در این زمینه ادغام سیاست و ادبیات است.ادبی‏ دوران مشروطه و سلطنت رضاشاه اغلب انگیزه‏ها و گرایشات شدید سیاسی داشته‏اند.معضل دیگری که وجود دارد محقق‏زدگی یا عدم‏ مراجعه به منابع تحقیقی افراد صاحب‏نام و معتبر است.

محمد دهقان،پس از بیان نکات بالا به عنوان مقدمه،بحث‏ خود را پیرامون بینش سیاسی و نقد ادبی پی می‏گیرد.

دراواخر دوران قاجار،تحولات سه کشور مرزی،روسیه،هند و عثمانی باعث دگرگونی و احساس نیاز به تغییر در ایران شد.نام‏ چهارتن در این دوره در صدر قرار گرفت آخوندزاده،طالبوف،ملکم‏ و میرزا آقاخان کرمانی.اما هیچ کدام اینها مطالعات روشمند نداشته‏اند.

در حقیقت همان بیماری محقق‏زدگی اینان را بر صدر نشاند و به‏ نوعی بدون دلیل موجهی پذیرفته شد که اینان در دوره خودشان‏ قطب بوده‏اند.

از میان این چهارتن،ملکم به علت مدت بیشتری که در فرنگ‏ بود با تمدن فرنگ آشنا شد اما سه نفر دیگر از طریق زبان روسی و ترکی با ادبیات فرنگ آشنا شدند.

طالبوف به اذعان خودش فارسی را خوب نمی‏دانسته و علت‏ اینکه راحت‏تر از بقیه منتقدین اظهارنظر می‏کرده دوری‏اش از ایران‏ 2lبوده است.

ضمن اینکه هیچ کدام از این چهارتن آشنایی عمیقی با ادبیات‏ فارسی و فرنگی نداشتند بنابراین نظریاتشان سطحی است.

نکتهء دیگر این است هر چهارتن بابع اندیشه سیاسی خود بوده‏اند و این اندیشه را در ادبیات دخالت می‏دادند.

دیگر اینکه ملکم،آخوندزاده و میرزاآقاخان به کل،ادبیات ایارن‏ را منکر می‏شوند و تنها فردوسی را قبول دارند.در کل،می‏توان‏ حیرت‏زدگی و شیفتگی اینان را در برابر فرهنگ و تمدن غرب به‏ وضوح مشاهده کرد.

اینان به بزرگان ادبیات کشور تاختند و آنان را موجب عقب‏ماندگی‏ ایران از کاروان تمدن غرب تلقی کردند.این تفکرات که منشاء سیاسی آن استبداد حاکم بر ایران بود باعث شد جریان سره‏نویسی، باستان‏گرایی و عرب‏ستیزی راه بیفتد.

نخستین نماینده مهم این تفکر-که از قبل از دورهء مشروطه‏ آغاز شده بود-تقی‏زاده است.البته این تفکر در آن زمان تفکر شایعی‏ بوده که تقی‏زاده تنها بلندگوی آن به شمار می‏رفت.

جریان فرنگی‏مابی یا تجدّد از همان آغاز با ایران‏گرایی و باستان‏گرایی همراه شد.در این نگرش،ایران قبل از اسلام تصویری‏ آرمانی دارد و با مقایسه با پس از ورود اسلام،اعراب را مایه بدبختی‏ ایران تلقی می‏کردند.تا پیش از مشروطه تندروترین مبلغان این فکر، آخوندزاده و میزراآقاخان کرمانی بودند.

به همین سبب در جریان سره کردن زبان فارسی،زبان و ادبیات‏

تردید و تأمل در هنر و امکان دینی شدن آن

محمد رضا اسدی،فصلنامه سروش اندیشه،سال اول،بهار 81،شماره دوم

این مقاله در صدد بررسی امکان دینی شدن هنر است.در ابتدا دو روش برای تبیین و تعریف هنر ارائه شده است.روش نخست تبیین‏ هنر از طریق شناسایی مصادیق هنری و روش دیگر تعیین مصادیق‏ اثر هنری با مفهومی عام از آن است.هاضمه فراخ هنر،تعدد و تکثر شاخه‏ها،سبکها و آثار هنری باعث می‏شود،هر تعریف یا وجهی که‏ برای اشتراک آنها بکار رود،با موارد نقضی ناکارآمد گردد تا جایی که‏ هنر به لفظ مشترکی میان معانی متعدد بدل گشته است.

اما در روش دوم،یعنی تعریف و تعیین آثار هنری بر مبنای مفهوم‏ هنر نیز با دشواری روبه‏رو خواهیم بود.زیرا مبنای یگانه‏ای برای رسیدن‏ به مفهوم هنر وجود ندارد و این،با اختلاف مبناها متفاوت خواهد بود.

ضمن اینکه تعیین مفهومی برای هنر آنجا که به مرحله تشخیص‏ مصداق می‏رسد،با مشکل پیشین روبه‏رو می‏شود.

با این بیان،مقاله در هر دو حیطه مفهوم و مصداق هنر بیانگر نوعی عدم‏وضوح و روشنی است.

به‏هرحال همگی ما با تصویری که از هنر در ذهن داریم،حکم‏ می‏کنیم که هنوز تصویری از مفهوم هنر در ذهن نداریم و این نوعی‏ تناقض است علت این تناقض این است که نمی‏دانیم برای شناخت‏ و تعریف هنر باید بر چه مبنایی تکیه کنیم و از کجا آغاز کنیم.

مقاله در ادامه،به بررسی دو نوع تعریف کلی دربارهء هنر می‏پردازد.

در تعریف ابزاری،هنر به مثابه ظرفی برای انتقال محتوی است، اما در تعریف غیرابزاری هنر را حقیقی یکپارچه تلقی می‏کند.تعریف‏ غیرابزاری برای نخستین بار توسط مارتین هایدگر مطرح شده است.

در تعریف ابزاری هنر،هنر از خودش اصالتی ندارد،بلکه هویتش‏ در سایه«به خدمت گرفته شدن»معنی می‏دهد.اما در تعریف غیرابزاری، 2lهنر انکشاف حقیقت است.

به عقیده نویسنده مقاله«به خدمت گرفته شدن»ملاک درستی‏ برای تفکیک نیست.زیرا چه در هنر ابزاری و غیرابزاری،هنر به خدمت‏ گرفته می‏شود.

مقاله با مستعد خواندن فلسفه هایدگر برای دینی شدن و اشاره‏ به اندیشمندان داخلی‏ای که سعی کرده‏اند مفاهیم عرفانی و اسلامی‏ را با فلسفه هایدگر تبیین کنند،به نقد این رویکرد می‏پردازد.اسدی‏ معتقد است اول اینکه وام گرفتن گذشتگان از فلسفه‏های دیگر،دلیلی‏ بر درستی در بهره‏برداری از فلسفه هایدگر نیست.دو اینکه مفاهیم‏ دینی مزبور از چنان استحکامی برخوردار بوده‏اند که برای تبیین آنها نیازمند به فلسفه هایدگر نمی‏باشیم و سوم اینکه اساسا تفکر و فلسفه‏ هایدگر با مبانی و معارف دینی اسلام سازگار نیست.زیرا مراد هایدگر از انکشاف حقیقت،ظهور و تجلی خداوند در قالب اثر هنری نیست.

در ادامهء مقاله،به بحث امکان دینی شدن هنر پرداخته می‏شود.

از آنجا که مفهوم هنر مبهم می‏باشد؛هنر دینی نیز در هاله‏ای از ابهام‏ وجود دارد.البته این ابهام از دو جهت وجود دارد.ابهام در معنای هنر و ابهام در تعریف دین.

مقاله در کنکاش برای پاسخ‏گویی به این پرسش که ملاک دینی‏ شدن علوم و امور چیست،چهار دیدگاه را طرح می‏سازد: در دیدگاه اول،هر دانش یا واقعیتی که در میان جامعه دینداران‏ متولد می‏شود متصف به وصف دینی می‏شود.اما از آنجا که هر اثری‏ که توسط هنرمندان دینی تولید شود لزوما دینی نیست،این دیدگاه‏ ارزش علمی ندارد.

در دیدگاه دوم اگر اسلام درباره آن موضوع-اثر هنری-اصالتا فارسی در زمان رضاشاه عرصهء سیاست‏ورزی قرار گرفت و حاصل آن‏ تشکیل فرهنگستان زبان فارسی بود.نتیجه این عرب‏ستیزی انکاربخش‏ عمده‏ای از ادبیات فارسی بود.

ایرانگرایان تنها شاهنامه را مستوجب تقدیر می‏دانستند.احمد کسروی به عنوان بارزترین نمونهء این جنبش به شاعرانی چون سعدی‏ و حافظ حمله کرد.البته تقی‏زاده بعدها در 1314 مقاله‏ای را منتشر کرد که سره‏نویسان و عرب‏ستیزان در آن نکوهش شده بودند.هدایت در وغ وغ ساهاب به پاسخگویی به این سخنان می‏پردازد.همچنین او زبان پهلوی را مادر بسیاری از زبانها می‏شناسد که البته این،توجیه‏ علمی ندارد.به‏هرحال دیدگاه سیاسی تقی‏زاده که با تبلیغ فرنگی‏مآبی‏ آغاز شد در طی چهل سال دستخوش تحولی عمیق شد و او تقریبا یک‏ دهه پیش از مرگش بر ضد آموزش زبان فرنگی به کودکان دبستانی‏ اعلان جهاد کرد.

رویّه دیگر اندیشه فرنگی‏مآبی انتقاد از غرب بود.کسانی چون‏ طالبوف و تقی‏زاده در ضمن ستایش غرب،در کلامشان انتقادهایی نیز از غرب دیده می‏شود.اما شدیدترین انتقادات متوجه جنبهء شرق‏شناسی‏ فرنگیها بود که بخش بزرگی از آن به ادبیات فارسی مربوط می‏شد.

کسانی چون قزوینی و کسروی شرق‏شناسان را به بی‏سوادی و جهالت‏ متصف کردند.

جریان دیگری که پس از مشروطه به راه افتاد انقلاب ادبی در قالب رمانیسم بود که سپس در قالب مارکسیسم بروز کرد.و آنچه این‏ دو را به یکدیگر پیوند می‏داد ایدآلیسم بود.

پس از مشروطه و دوره رضاخان،بزرگترین وارث تفکر انقلابی در زمینه ادبیات علی اسفندیاری و بعدها نیما یوشیج است.

سخنی داشته باشد،می‏توان آن را دینی نامید.با توجه به روند روبه‏ رشد موضوعات و قرار نگرفتن در این تعریف،نخواهیم توانست در مورد اسلامی بودن آن قضاوت کنیم و این خود ضعفی برای این دیدگاه تلقی‏ می‏شود.

براساس دیدگاه سوم ملاک دینی بودن یک هنر،تعارض نداشتن‏ آن با جهان‏بینی و ارزشهای اسلامی است.با توجه به اینکه بین دینی‏ و ضددینی دانستن یک موضوع منطقه وسیعی به نام غیردینی وجود دارد،دیدگاه سوم روشن و کافی نیست.

در دیدگاه چهارم که دیدگاه آورنده مقاله است،ملاک دینی بودن‏ یک موضوع عدم تعارض با دین و سازگاری با مبانی و ارزشهای اسلامی‏ است.

ویژگی دیدگاه چهارم این است که در توجیه و تبیین ملاک دینی‏ بودن یک موضوع تواناتر است.مقاله درادامه به تبیین دیدگاه شهید مطهری درباره ملاک علم مفید در اسلام می‏پردازد.

در این دیدگاه علوم یا مستقلا هدف هستند در اسلام و یا هدف‏ نیستند و وسیله‏ای برای تأمین اهداف دیگر قرار می‏گیرند.شهید مطهری‏ علمی که اصالتا هدف قرار می‏گیرد را واجب و علوم و سیله‏ای را به‏ عنوان مقدمه واجب،واجب می‏داند و این خود در تأیید این نکته است‏ که علمی اسلامی است که اسلام در مورد آن نظر مساعد داشته باشد.

در ادامه نویسنده مقاله تفکیک استاد مطهری را مبتنی بر دو معیار دیدگاه دوم و چهارم می‏شمارد و در پایان دسترسی به ملاک واحد در همه موضوعات که براساس آن بتوان علم یا واقعیت دینی را از غیردینی‏ متمایز شمرد،دشوار می‏خواند.هیچ کدام از نگرشهای پیشین به تنهایی‏ نمی‏توانند ملاک کافی برای این تفکیک باشند.

هنر صورت و سیرتی دارد که اسلام در شکل بخشیدن هنر دو جنبه از هنر توانایی دارد.ضمن اینکه دینی بودن امری دارای مراتب‏ است و می‏توان از«دینی»به«دینی‏تر»شدن حرکت کند.

هستی‏شناسی ادبیات پست‏مدرن

فتح‏الله بی‏نیاز،ایران،شماره 2329،23 آذر 1381

هستی‏شناسی بنیان و شالوده ادبیات پست‏مدرن است.هستی‏شناسی‏ یعنی وجود داشتن انسان و سوالهایی که از این برمی‏خیزد چون:جهان‏ چیست؟چند جهان وجود دارد؟تفاوتهای این جهانها کدامند؟چرا به جای‏ آنکه هیچ موجودی نباشد،موجوداتی هستند؟چرا به جای آنکه هیچ چیز نباشد چیزی هست؟

دوید لاج داستانهای پست‏مدرن را دارای این خصوصیات می‏داند: الف.تناقص ب.عدم انسجام ج.فقدان قاعد د.افراطگرایی ح. اتصال کوتاه پروفسور ایهاب حسن،داستانهای پست‏مدرن را دارای این‏ ویژگیها برمی‏شمرد.الف.اعتیاد به زندگی شهری ب.ناگزیری از استفاده‏ از آخرین تکنولوژیها ج.حذف انسان به عنوان مرکز استان د.عشق به‏ بدویت ح.اروتسیم ط.اخلاق‏ستیزی ی.تجربی بودن حیات.

ژان بودریا در ترازبندی ادبیات این‏گونه می‏گوید:

الف.تصویر بازتابی از واقعیت ابتدایی است.ب.تصویر واقعیت را تحریف می‏کند.ج.تصویر غیاب و نبود واقعیت را می‏پوشاند.د.تصویر هیچ مناسب با هیچ واقعیتی ندارد.

مرحله چهارم مشخصه دوران پست‏مدرنیسم است.

یکی از خصوصیات داستان پست‏مدرنیستی چند صدایی بودن(پلی‏ فونیک)است.یعنی داستان هیچ حقی برای یک صدا قایل نیست بلکه‏ با چند صدایی منعکس‏کننده صداهایی است که خفه‏شده یا به حاشیه‏ رانده شده‏اند.

از دیگر خصوصیات داستان پست‏مدرن عدم‏قطعیت است.قطعیتهای‏ اخلاقی،ذهنی،ادبی و روانشناختی مورد حمله قرار می‏گیرند اعتقادی به‏ حقیقت واحد وجود ندارد.

همچنین قطعه قطعه شدگی اساس ادبیات پست‏مدرن است.درست‏ مثل گفته‏های اشخاص اسکیزوفرنیک که مکالماتشان کوتاه است.

شروع نامتعارف به معنی شروع از وسط،نه آغاز از دیگر خصوصیات‏ ادبیات پست‏مدرنیستی است.

در داستان پست‏مدرن غیرمنطقی کردن عمدی زبان جزو ابراز اولیه‏ هنر است.

دربارهء شخصیت‏پردازی در ادبیات پست‏مدرن هم پنج مؤلفه وجود دارد.

1.شخصیتها سیال:غیرقابل اعتماد،با هویت تخیلی که گفتار و اعمالشان رویاگونه و کابوس‏وار است.

2.روال معمولی در شخصیت‏سازی و حادثه‏پردازی به هم می‏ریزد و تابع هیچ قاعده‏ای نیست.

3.شخصیتها دچار بحران هویت‏اند.شخصیت در ادبیات پست‏مدرن‏ دچار"من‏پریشی‏"است.این‏"من‏"پریشان‏شده نظامی متشکل از سه وجه‏ است:واقعی،تخیلی،نمادین.

4.زمانهایی که خواننده به شخصیت نگاه می‏کند،شاهد زندگی او در گذشته باشد.

5.شخصیتها به لحاظ روانشناختی،اسکیزوفرنیک هستند.کم حرف‏ می‏زنند.حرفهایشان بی‏ربط است.

از دیگر عناصر پست‏مدرن‏"پارودی‏"است.که بر سه اصل استوار است.

1.باز تولید یا بازیافت بر تولید اصیل تفوق دارد.

2.در داستانهای پست‏مدرن(نویسنده)شخصیتها یا رخدادهای‏ متنهای دیگررا در ساختار متن خود می‏گنجاند.به این ترتیب امکانی خلق‏ می‏کند تا شخصیتها و رخدادها از یک دنیای تخیلی به دنیای تازه‏ای انتقال‏ پیدا کنند.

3.غلطاندیشی یا نقیضه‏گویی نیز در ادبیات پست‏مدرن کاربرد دارد.

رخدادها در ادبیات پست‏مدرن به به صورت کولاژها از تکه‏های جا به‏ جا شده‏اند و پیوند آشکاری میان واقعه و گفت و گو وجود ندارد.